

## اوصاف قرآن در مثنوی با استناد به قرآن کریم

سید عطاء الله افتخاری<sup>۱</sup>

### چکیده

زیبایی های ظاهری و باطنی قرآن، جامعیت، نوبودن، و عمق مفهیم قرآنی موجب شده که شاعران و نویندگان مسلمان نوشته های خود را مزین به کلام وحی نمایند و در تحلیل و تبیین آن تلاش کنند. در میان شاعران شاید کسی به اندازه مولوی از قرآن تأثیر نپذیرفته، تجلی قرآن کریم در مثنوی در موضوعات گوناگون امری واضح و مبرهن است. جذابیت مثنوی بدون شک مرهون توجه خاص مولوی به قرآن است. تبلور آیات قرآن کریم در مثنوی آن چنان گسترده است که فهم بسیاری از ابیات آن جز با شناخت آیات قرآن و تفاسیر آن میسر نیست. با توجه به گستردگی موضوعات مثنوی که متأثر از قرآن است در این مقاله صرفاً، اوصاف قرآن کریم که در کلام وحی وارد شده و مولوی به آن آیات استناد کرده است مورد بررسی قرار گرفته است. یافته های تحقیق نشان می دهد که در مثنوی اغلب آیاتی که ویژگیهای قرآن را بیان کرده مورد توجه شاعر قرار گرفته و به تفسیر آنها پرداخته است و مولوی توانسته است برای نیل به اغراض خویش و اثبات اندیشه های دینی از قرآن کریم و آیات زیبای آن به بهترین صورت استفاده کند.

واژگان کلیدی: اوصاف قرآن، وحی، مولوی، مثنوی، آیه

<sup>۱</sup> . استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران شمال

## مقدمه

آشنایی مولوی با کلام وحی موجب شد که از تعالیم قرآنی به صورتهای مختلف در مثنوی بهره های فراوان ببرد و از سبک آن تأثیر پذیرد. مثنوی در بکارگیری آیات قرآن بی نظیر است، و این تأثیر پذیری از قرآن کریم موجب تازگی و جذابیت آن شده است، به گونه ای که توجه ادیبان جهان را به خود جلب کرده و موجب حیرت آنها شده است. مولانا فرمود «مثنوی ما دلبرست معنوی که در جمال و کمال همتائی ندارد و همچنان باغی است مهیا و درختی است مهنا که جهت روشن دلان صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر ساخته شده است، خنک جانی که از مشاهده این شاهد غیبی محظوظ شود و ملحوظ نظر عنایت رجال الله گردد تا در جریده نعم العبد انه اواب منخرط شود». (فروزانفر، ۱۳۷۳: ۱۶۲)

همچنان که جامی می گوید:

من نمی گویم که آن عالی جناب                      هست پیغمبر ولی دارد کتاب  
مثنوی معنوی مولوی                                      هست قرآن در زبان پهلوی

شبهات های فراوانی میان این کتاب زمینی که به قول مولانا، حضرت عالم غیب و شهادت به دلش القا نموده و آن کتاب آسمانی که حضرت حق به پیامبر ختمی (ص) وحی کرد، وجود دارد: از حیث ترتیب فصول، هیچ نظم خاصی ندارد- اساساً مثنوی، ساختارناپذیر است- مباحث گوناگون در پی هم می آیند. از یک شاخه به شاخه دیگر می پرد. ظاهر آن، مطالب و مباحث پراکنده و ملموس عامیانه است. گاه مخاطب را به فکر و تأمل وامی دارد که او از این مطالب متنازل کوچه و بازاری و محاورات روزمره چه اراده کرده است؟! مگر می شود از این امثال و قصص، مضامین آسمانی قصد کرد؟ غافل از اینکه حضرت حق در قرآن کریم می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا قَوَّهَا.** (نعیم، ۱۳۸۷، ۴۱)

مثنوی همانند قرآن کریم، ظاهری دارد و باطنی، از این رو، مثنوی نیز همچون قرآن که **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا** است، هادی بعض است و بعضی را مضل. همان گونه که قرآن با سوره ای به نام حمد آغاز می شود که حاوی عصاره و لب معانی قرآن است و ام الكتاب نامیده می شود، مثنوی نیز با ابیات هیجده گانه ای آغاز می شود که مشتمل بر خلاصه مضامین کلّ مثنوی است و «نی نامه» نامیده می شود. همان گونه که آیات قرآنی چند دسته اند: ۱. محکّمات؛ ۲. متشابهات که تأویل آن را تنها راسخان در علم می دانند، حتی برخی از آیات هست که تفسیر آن را جز پیامبر گرامی (ص) ندانند، ابیات مثنوی نیز چند دسته اند، برخی ظاهرند و مفهوم و برخی نیازمند تأویل و تفسیر؛ و تفسیر آنها را جز اصحاب معرفت کس ندانند. همان گونه که درک قرآن و انس با آن، نیازمند طهارت درونی است **لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** فهم ابیات مثنوی نیز مشروط به پاکی درون و صفای دل است. (نعیم، ۱۳۸۷: ۴۲)

در مثنوی ترتیب جزمی و نظام کلاسیک وجود ندارد و چیزی طبیعی تر از این نمی‌تواند باشد. چرا که مثنوی کتابی نیست که زانو خم داده و تالیفش کرده باشند و یا به یاری تفکر مطالب را در کنار هم قرار داده باشند و یا چون شاعرانی که از راه شعر امرار معاش می‌کردند، با روش نملی به مرور زمان مغز فرسوده باشند و یا طبق عادت به اصطلاح استادان و موافق طبع آنان مخارج گزافی صرف کرده و عمرها روی آن گذاشته باشند. شکل گرفتن آن ادواری است و این ادواری بودن هم از خود اوست، به تشکل جهان شبیه است. نظم آن در بی‌نظامی است و از این رو به نظام عالم شباهت دارد. کتابی است که به تداعی تکیه دارد. مولانا، ضمن بحث در نکته‌ای، به یاد واقعه‌ای مشهود می‌افتد و در آن باره بحث می‌کند. او حکایتی را برای خود باز می‌گوید، آن حکایت، بیان یک اصل صوفیانه را ایجاب می‌کند، ضمن نقل آن، یک مثل او را به گفتن حکایتی دیگر می‌کشاند. این حکایت هم واقعه‌ای معاصر را در ذهن او جان می‌بخشد. ناگهان حکایتی دیگر اصل فلسفی نهفته در خود را به یاد او می‌آورد. دفعتاً به حکایت نخستین باز می‌گردد ولی قبل از پایان دادن بدان حکایت، به بحثی دیگر و از آن بحث به حکایتی دیگر می‌پردازد و مدتها بعد، برای چندمین بار، باز به حکایت اول برمی‌گردد. آن را به پایان نمی‌رساند. (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۲۰۴)

اثرپذیری مولوی از قرآن در مثنوی از جمله موضوعاتی هست که مورد توجه شارحان مثنوی مورد توجه قرار گرفته است. نسیم وحی در جای جای این دیوان قابل استشمام می‌باشد. مولانا در مواردی به صنعت ترجمه روی آورده و به ترجمه آیات می‌پردازد و گاهی به صورت تضمین و اقتباس و تلمیح از کلام وحی استفاده می‌کند و گاهی هم به تفسیر آیات قرآن کریم می‌پردازد. در این مقاله اوصاف و ویژگی‌های قرآن با عنایت به آموزه‌های دینی در مثنوی مورد بررسی قرار گرفته است.

### پیشینه تحقیق

مصباح یزدی (۱۳۷۶) در کتاب قرآن شناسی، چند موضوع مهم از موضوعات علوم قرآنی از جمله: اوصاف قرآن نزول قرآن، تحریف ناپذیری قرآن مورد بحث و بررسی قرار داده است با توجه به شیوه مؤلف کتاب که در بیان مطالب روش استدلالی را طی می‌نمایند. در این کتاب نیز این روش به خوبی ارائه شده و ایشان سعی نموده است مباحث را (مخصوصاً بحث تحریف ناپذیری قرآن را) به صورتی جالب و قابل فهم ارائه نمایند و چنانچه مباحثی نیازمند به مقدمه باشد به صورت اجمالی بیان نموده از جمله در باب نزول قرآن الفاظ و واژه‌هایی که می‌توانند در فهم معنای نزول قرآن و یا دریافت کننده وحی تاثیر داشته باشند آنها را معرفی نموده است.

محمدی (۱۳۷۹) در کتاب قرآن در آینه نهج البلاغه، جلوه‌هایی از حقیقت قرآن از دیدگاه نهج البلاغه و از زبان امیرمؤمنان (علیه السلام) بیان گردیده و هم‌چنین به شبهاتی مانند: دست‌نیافتنی بودن حقیقت قرآن و قرائت‌های مختلف از آن پاسخ داده شده است.

(جوادی آملی، ۱۳۸۸) در کتاب قرآن در قرآن می نویسد، قرآن کریم، معجزه جاوید پیامبر اکرم (ص) پیام نور و هدایت را برای جهانیان به ارمغان آورده است. بهترین راه برای بهره‌مندی از معارف انیق و عمیق کتاب الهی، شناخت قرآن با استفاده از آیاتی است که قرآن را از زبان قرآن، برای مشتاقان معرفی کرده است. نخستین جلد از «تفسیر موضوعی قرآن کریم» این رسالت مهم را بر عهده دارد و در پنج بخش به حقیقت، اعجاز، رسالت، جاودانگی و فهم قرآن کریم می‌پردازد.

حواسی ابدلانی (۱۳۹۲) در پایان نامه ای با عنوان معناشناسی صفات قرآن در قرآن با تأکید بر آراء مفسران، می‌نویسد: قرآن مهمترین منبع دینی و متنی مقدس است که در آیات متعددی، به عناوین و اوصاف مختلفی نامبردار گشته و چهار عنوان (قرآن، کتاب، فرقان و ذکر) از جمله عناوین مشهور و مورد اتفاق نظر اکثریت قرآن پژوهان می باشد. چون هر کدام از عناوین مذکور در آیاتی، مفهومی وصفی داشته اند از این رو در شمار نام های منقول مورد بررسی قرار می گیرند. در کنار عناوین گوناگون، قرآن به اوصاف متعدد و مختلفی نیز در قرآن معرفی شده که بنابر دیدگاه و نقل قرآن پژوهان برجسته شیعه و سنی، هر کدام از این اوصاف دارای فلسفه خاصی بوده و بر بُعدی از ابعاد وسیع و بیکران این کلام الهی دلالت دارند. رफी نموده است.

مقدم (۱۳۹۳) در پایان نامه ای با عنوان بررسی اوصاف قرآن در بیان قرآن و روایات (نهج البلاغه و صحیفه سجادیه) اوصاف قرآن مانند، تجلی خدا و آئینه خداشناسی، دریایی عمیق و بی پایان، همراه اهل بیت، نورمبین، هدایتگر، شفابخش، بصیرت دهنده، بهترین سخن، ناصح و امین، فزاینده هدایت و کاهنده گمراهی، شفیع، مایه عزت و توانگری، فرقان و برطرف کننده شبهات، حبل متین و عامل نجات، مرجع و شاخص، زیبا، عمیق، شگفت انگیز، اساس اسلام و بنیان ماندگار، بهار دلها، تازه و سیراب کننده، اولین چیزی که باید به فرزندان آموخته شود کتابی هماهنگ و بدون اختلاف، باغ عدل، سرچشمه علم و معدن ایمان، کتابی برای عمل، جاودانه و همیشگی و کتابی جامع، را مورد بحث قرار داده است.

### منع تفسیر به رأی

کرده ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نی ذکر را

بر هوا تأویل قرآن می کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی (مولوی، ۱۳۷۳: ۴۶)

پیامبر «ص» فرمود: بیشترین ترس من بر امتم پس از خودم، از مردی است که قرآن را تأویل می‌کند، و آن را در غیر جای خود قرار می‌دهد. امام الصادق «ع» هم فرمود: من فسر القرآن برأیه فأصاب لم یؤجر، و إن أخطأ کان إثمه علیه؛ هر

کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و درست بگوید، پاداشی به او داده نمی‌شود، و اگر خطا کند گناه آن بروی خواهد بود. (حکیمی، ۲۶۶:۲، ۱۳۸۰)

تفسیر به رأی یکی از خطرناک‌ترین برنامه‌ها در مورد قرآن مجید است که در روایات اسلامی، یکی از گناهان کبیره شمرده شده، و مایه سقوط از درگاه قرب پروردگار است، در حدیث آمده است که خداوند می‌فرماید: «ما آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي» آن کس که سخن مرا به میل خود (و بر طبق هوای نفس خویش) تفسیر کند به من ایمان نیاورده است. بدیهی است اگر ایمان صحیحی داشت کلام خدا را آنچنان که هست می‌پذیرفت نه آن گونه که مطابق میل اوست. در بسیاری از کتب معروف (از جمله صحیح ترمذی و نسایی و ابی داود) این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ أَوْ بِمَالَا يَعْلَمُ فَلَيْتَبَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» کسی که قرآن را به میل خویش تفسیر کند یا ناآگاهانه چیزی درباره آن بگوید باید آماده شود که در جایگاه خویش در دوزخ قرار گیرد. منظور از تفسیر به رأی آن است، قرآن را مطابق تمایلات و عقیده شخصی یا گروهی خویش معنی کند، و بر آن تطبیق نماید، بی آن که قرینه و شاهدی بر آن باشد، چنین کسی در واقع تابع قرآن نیست، بلکه می‌خواهد قرآن را تابع خویش گرداند، و اگر ایمان کاملی به قرآن داشت هرگز چنین نمی‌کرد. به یقین اگر باب «تفسیر به رأی» در قرآن گشوده شود، قرآن مجید بکلی از اعتبار خواهد افتاد، و هر کس آن را مطابق میل خویش معنی می‌کند و هر عقیده باطلی را بر قرآن تطبیق می‌نماید. بنابراین تفسیر به رأی یعنی تفسیر قرآن بر خلاف موازین علم لغت و ادبیات عرب و فهم اهل زبان و تطبیق دادن آن بر پندارها و خیالات باطل و تمایلات شخصی و گروهی، موجب تحریف معنوی قرآن است. تفسیر به رأی شاخه‌های متعددی دارد، از جمله برخورد گزینشی به آیات قرآن است، به این معنی که انسان مثلاً در بحث «شفاعت» و «توحید» و «امامت» و غیر آن، تنها به سراغ آیاتی برود که در مسیر پیشداوری‌های اوست، و آیات دیگری را که با افکار او هماهنگ نیست، و می‌تواند مفسر آیات دیگر باشد، نادیده بگیرد، و یا بی‌اعتنا از کنار آن به سادگی بگذرد. کوتاه سخن این که: همان طور که جمود بر الفاظ قرآن مجید و عدم توجه به قرائن عقلی و نقلی معتبر، نوعی انحراف است، تفسیر به رأی نیز انحراف دیگری محسوب می‌شود، و هر دو مایه دور افتادن از تعلیمات والای قرآن و ارزش‌های آن است - دقت کنید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶: ۵۴-۵۳)

مولانا با الهام از روایات تأکید می‌کند که اگر تفسیر قرآن بر مجرای صحیح خودش نباشد به معنای حقیقی قرآن نمی‌توان رسید. مفسران هم برای فهم قرآن شرایطی را بیان کرده‌اند که اگر کسی فاقد آن شرایط باشد گرفتار تفسیر به رأی شده است، اگر تفسیر به رأی رواج پیدا کند به معارف قرآن نمی‌توان دسترسی پیدا کرد.

## قرآن، جدا کننده حق و باطل

ذره ذره حق و باطل را جدا

نور قرآن فرق کردی بهر ما

نور گوهر نور چشم ما شدی هم سؤال و هم جواب از ما بدی (مولوی، ۱۳۷۳: ۱۹۳)

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان: ۱) زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

نور قرآن برای ما ذره ذره حق را از باطل جدا می کند. اما نور گوهر چیست؟ این نور حقیقت قرآن است. اگر ما با قرآن چنان که باید آشنا می بودیم قرآن برای ما وسیله شناخت حق از باطل بود. در این صورت بینایی درون ما تا بدان جا می رسید که هر مشکلی برای ما پیش می آید، با آن بینایی که از قرآن گرفته ایم، می گشودیم. (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۲، ۱۷۶) می فرماید: "پر برکت و زوال ناپذیر است خدایی که "فرقان" را بر بنده اش نازل کرد، تا جهانیان را انداز کند" (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) جالب اینکه مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جدا کننده حق از باطل است معرفی شده، و این نشان می دهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای شناخت - شناخت حق از باطل - در دست داشته باشد! این نکته نیز قابل توجه است که "فرقان" گاه به معنی "قرآن" و گاه به معنی معجزاتی که روشنگر حق از باطل است، و گاه در مورد تورات به کار رفته است، ولی در اینجا با قرآنی که در آیه و آیات بعد است منظور قرآن است. در بعضی از روایات هنگامی که از امام صادق ع می پرسند که آیا میان "قرآن" و "فرقان" فرقی است؟ می فرماید: "قرآن اشاره به مجموع این کتاب آسمانی است، و فرقان اشاره به آیات محکمات است این سخن منافات با فرقان بودن همه آیات قرآن ندارد و منظور این است که آیات محکمات قرآن مصداق روشنتر و بارزتری برای فرقان و جداسازی حق از باطل محسوب می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۷)

یکی از نام های قرآن، فرقان است. فرقان، یعنی آنچه مایه افتراق، جدایی و فرق گذاشتن است. از آنجا که قرآن راه تشخیص حق از باطل می باشد، لذا به آن فرقان گفته شده است. (قرائتی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۶۵) یکی از اوصاف قرآن که در مثنوی مورد توجه مولانا قرار گرفته است فرقان است، که موجب شناسایی حق از باطل می شود. و برگرفته از قرآن کریم است. و در صورتی این صفت نصیب انسان می شود که در قرآن تدبر کند و قرآن را خوب بفهمد.

## تحریف ناپذیری قرآن

گر بمیری تو نمیرد این سبق

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

بیش و کم کن راز قرآن مانع

من کتاب و معجزه ات را رافعم

طاعنان را از حدیث رافضم

من تو را اندر دو عالم حافظم

تو به از من حافظی دیگر معجو

کس نتاند بیش و کم کردن در او

رونقت را روز روز افزون کنم

نام تو بر زر و بر نقره زخم (مولوی، ۱۳۷۳: ۳۴۹)

زهره نی کس را که یک حرفی از آن

یا بدزدد یا فزاید در بیان (همان: ۶۰۱)

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹) ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم. در این آیه کوتاهی، شش نوع تأکید بکار رفته است؛ سه تأکید برای نزول قرآن که در کلمات «إنا، نحن، الذکر» نهفته شده و سه تأکید برای حفظ قرآن از هر نوع تغییر و تحول که در کلمات «إنا، له، ل» است که در اصطلاح ادبیات عرب برای اهل فن روشن است. به گواهی و وعده خدا در این آیه، هیچ گونه تغییر و تحریفی در قرآن رخ نداده، چنانکه در آیات دیگر نیز این مطلب آمده است، از جمله آیه ۴۲ فصلت: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» هیچگونه باطلی از هیچ طریقی به قرآن راه ندارد. و اگر روایاتی را دیدیم که در آن به تحریف قرآن اشاره ای دارد؛ یا جعلی است که باید بر دیوار زد و یا مراد تحریف در معنا و عمل، تفسیر به رأی و سلیقه و کنارزدن قرآن شناسان اصلی یعنی اهل بیت پیامبر علیهم السلام می باشد. علاوه بر وعده خداوند مبنی بر حفاظت از قرآن، مسلمانان از آغاز، قرآن را حفظ کرده و در نوشتن و حفظ آن جدی بودند، حتی آموزش قرآن را مهریه زنان قرار می دادند، در نمازها می خواندند و کاتبان و وحی افراد متعدد بودند که یکی از آنان حضرت علی علیه السلام بود و امامان اهل بیت علیهم السلام مردم را به همین قرآن موجود دعوت می کردند. به علاوه حدیث ثقلین از شخص پیامبر که فرمودند: من دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم و می روم؛ یکی قرآن و دیگری اهلیتیم، که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند و اگر شما به هر دو تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد. گواه دیگری بر سلامت قرآن است و به راستی مگر می توان گفت رسالت پیامبر ثابت ولی کتابش متغیر است؟! (قرآنی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۴۴۴)

این آیه کوتاه خود از بزرگ ترین معجزات و دلایل حقانیت اسلام و حفظ قرآن کریم از هر گونه تحریف است؛ چرا که از میان همه آثار و نوشته ها، فقط یکی را از هر گونه دستبردی محفوظ دانسته و امروز پس از گذشت بیش از ۱۴ قرن، شاهد درستی این سخن هستیم. نظریه عدم تحریف قرآن مجید در این مرحله نیز نظریه اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اسلامی از همه فرق است. دانشمندان شیعی نیز قول به عدم تحریف را پذیرفته و بر آن پافشاری کرده اند. شیخ صدوق، که رئیس المحدثین نامیده شده، در این باره می نویسد: اعتقاد ما این است که قرآنی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده همان قرآنی است که بین دو جلد است و نه بیش تر و هر کس که به ما نسبت دهد که ما می گوئیم قرآن اصلی بیش از این بوده او دروغگو است. (فرقانی حیدری، بی تا: ۴۸)

ویژگیهای کلی چینش و نظم قرآن بدین گونه است:

۱- چینش و نظم قرآن، صحیح و استوار است پیوندها و ترکیبها غلط نیست.

۲- چینش و نظم قرآن خوش آوا و خوش آهنگ است. ناهنجار و تنافرآمیز نیست.

۳- چینش و نظم قرآن، روشن و بیانگر است (معقد و پیچیده نیست).

۴- چینش و نظم قرآن، رمزها و رازها و حکمت‌هایی دارد که در تقدیمها و تأخیرها و در هماغوشی واژه‌ها تبلور می‌یابد.

۵- بر چینش و نظم قرآن، یک پیوند ژرف حقیقی و واقعی حاکم است چینش واژه‌ها و آیات قرآن براساس وحی، صورت گرفته است و توقیفی است. یعنی به دستور پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله- آیه‌ای پشت آیه دیگر قرار می‌گرفت و این چینش که به دستور رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بود حکایت از یک پیوند معنوی و یک نظام ویژه در پیوند آیات دارد. (عرفان، ۱۳۷۹: ۷۰)

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ». (فصلت: ۴۲) که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است. یکی دیگر از ابعاد اعجاز قرآن، عدم تحریف و بی‌گزندی آن در روند تاریخ است. تحریف لفظی سه گونه است:

۱- افزودن ۲- کاستن ۳- دگرگون کردن.

قرآن، از هر سه آفت، پاس داشته شده است به دلیل:

۱- عظمت، صلابت، هماهنگی، و ویژگی‌های والای همه قرآن نمود بارز

این نکته است که قرآن از گزند دستبرد بشری به دور مانده است چون اگر مورد دستبرد بشری قرار می‌گرفت آن ویژگی‌ها آسیب می‌دید. ساختار کنونی قرآن مجید، شائبه هر گونه تحریفی را نفی می‌کند. غزل‌هایی را به دیوان حافظ افزوده‌اند که بازشناسی آن غزلها از غزل‌های حافظ یا ممکن نیست یا مشکل است. لیکن اوج ادبی و والایی قرآن، هیچ افزایش و کاهش بشری را نمی‌پذیرد.

۲- خداوند متعال، پیامبر گرامی و ائمه- علیهم السلام- قرآن مجید را برای همیشه و بدون اعتبار شرط و استثنایی، حجّت دانسته‌اند.

و اگر تحریف شده بود از حجّیت می‌افتاد و دیگر نمی‌توانست ملاک ارزیابی روایات قرار بگیرد.

۳- تاریخ گواهی می‌دهد که ضبط و حفظ و تدوین قرآن مجید، با چنان دقت و نظارتی انجام گرفت که قرآن را از هر گزند تحریف گرایانه‌ای حفظ کرد.

۴- امامان ما قرآن مجید را از اتهام به هر گونه تحریفی پیراسته‌اند و همین قرآن را مورد تأکید کامل قرار داده‌اند.



۵- قانون لطف خداوند و عقل هر دو این را می‌طلبد که کتابی که آخرین کتاب هدایت است و می‌خواهد از چهره تحریف شده ادیان الهی تحریف‌زدایی کند باید خود، از قلمرو تحریف به دور باشد و مشیت و خواست خداوند، آن را از آفتها بازدارد. قرآن مجید، به این پاسداری الهی اشاره می‌کند:

إِنَّا نَحْنُ نُزَكِّئُ الدُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم. این پاس داشتن قرآن هم بی‌گزندی و بی‌آسبایی قرآن، را تضمین می‌کند و هم ماندگاری آن را یعنی قرآن هم در روند زمانه بی‌گزندی می‌ماند و هم می‌ماند و فراموش نمی‌شود، از روند تاریخ خارج نمی‌گردد، از دور بیرون نمی‌رود، از خروش نمی‌افتد، زمانش فرجام نمی‌یابد، و از حضورش در روندهای گونه‌گون زیستن، کاسته نمی‌شود. (عرفان، ۱۳۷۹: ۱۱۳)

یکی از امتیازات خاص دین اسلام و سند حقانیت آن قرآن کریم است که علی‌رغم تلاش معاندان در طول تاریخ که قرآن از تحریف مصون مانده است. و این عدم تحریف در قرآن کریم و متون دینی مورد عنایت قرار گرفته است. عدم تحریف قرآن یکی از معجزات و پیشگویی‌هایی است که به وقوع پیوسته و خداوند می‌فرماید کسی توان تحریف قرآن را ندارد. که این موضوع را مولوی در مواردی از مثنوی ذکر کرده است.

### معجزات انبیا، خارق‌علل و اسباب طبیعت

عز درویش و هلاک بو لهب	جمله قرآن هست در قطع سبب
لشکر زفت حبش را بشکند	مرغ بایلی دو سه سنگ افکند
سنگ مرغی کاو به بالا پر زند	پیل را سوراخ سوراخ افکند
تا شود زنده همان دم در کفن	دم گاو کشته بر مقتول زن
خون خود جوید ز خون پالای خویش	حلق بیریده جهد از جای خویش
رفض اسباب است و علت و السلام (مولوی، ۱۳۷۳: ۴۰۱)	همچنین ز آغاز قرآن تا تمام

مولانا، در مثنوی با اینکه به نظام سبب و مسبب و علت و معلول در جهان، سخت پایبند است، بر وفق مشرب عارفانه خود، معتقد به «معیت قیومی» حق تعالی است. از این رو، بر این باور است که نظام سبب و مسبب به حوزه تنگ و حیطة ناچیز شناخت بشری محدود و مقصور نیست. از این رو می‌گوید: من نیز می‌دانم که اگر مثلاً سنگ چخماق را بر آهن بکوبی، شراره آتش از آن می‌جهد؛ اما باید دقت کنی که تنها علت و اسباب ظاهری در کار نیست، بلکه باید به علت و اسباب بالاتری نیز نظر بیفکنی. باید بدین نکته توجه کنی که این علت و اسباب ظاهری و طبیعی تا وقتی مؤثر است که علت و اسباب باطنی، حکم دیگری نکنند؛ اما به محض آنکه به اقتضای مشیت الهی، علت و اسباب پنهانی دخالت کند،

علل و اسباب ظاهری از اثر می افتد، چنانکه مثلاً آتش سوزان، در عین حرارت نمی سوزاند، خاک نمی پوساند و دریا غرق نمی کند. او به آدمیان هشدار می دهد که علل و اسباب ظاهری، زیر سیطره علل و اسباب باطنی است. مبادا که علل و اسباب طبیعی پرده پندار شود و باعث گردد که نتوانند اسباب و علل پشت پرده طبیعت را مشاهده کنند و از اسباب و علل پنهانی غفلت ورزند. (خلجی، ج ۱۳۸۳، ۱: ۱۱۷)

معجزات و خوارق عادات بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند لزومی ندارد که بر دست پیامبر و امام ظاهر شود، بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند انجام می گیرد، هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند. این مجازات عجیب و اعجاز آمیز، با مجازات اقوام گردنکش دیگر یک فرق روشن دارد، زیرا مجازاتی همچون طوفان نوح، زلزله و سنگباران قوم لوط، تندباد قوم عاد، و صاعقه قوم ثمود، یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرائط خاص معجزه بود. ولی داستان نابودی لشکر ابرهه به وسیله سنگریزه هایی که از منقار و پایهای آن پرندگان کوچک فرو می افتاد چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد. برخاستن آن پرندگان کوچک، و آمدن به سوی آن لشکر مخصوص، و همراه آوردن سنگریزه ها و نشانه گیری خاص آنها و تلاشی شدن بدنهای افراد یک لشکر عظیم با آن سنگهای کوچک همه اموری هستند خارق عادت، ولی می دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است. خداوندی که در درون همین سنگریزه ها قدرت اتمی آفریده که اگر آزاد شود انفجار عظیمی تولید می کند، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشکر ابرهه را همانند "عصف ما کول" (کاه درهم کوبیده و خورده شده) قرار دهد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۷: ۳۳۸)

### قرآن خارق العاده است

آنچه خدای سبحان به عنوان معجزه انبیای الهی و اولیای خود در قرآن نقل فرموده، همگی اموری ممکن و غیر محال عقلی هستند؛ مثلاً تبدیل شدن «چوب» به «مار» توسط موسای کلیم (علیه السلام) امر محالی نیست و اساساً عناصر مادی چوب و سنگ و خاک و گیاه و مانند اینهاست که در طبیعت به صورت تدریجی تبدیل به مار می شود. هر مار و عقربی که امروز زنده است و می خزد، در گذشته جزئی از آب و خاک کره زمین بوده است؛ اگر چوبی بیوسد و خاک شود، جزء مواد غذایی گیاه می شود و اگر این گیاه را ماری بخورد، همین مواد در آینده و پس از تولید مثل، تبدیل به ماری دیگر می گردد. این، راه عادی و تدریجی تبدیل شدن ذرات چوب به مار است، ولی در معجزه این راه متعارف و عادی طی نمی شود، بلکه از راه غیر عادی و خارق العاده، که آن هم عقلی و بر اساس «علت و معلول» است، صورت می گیرد. صاحب معجزه، از راه علل خفیه ای که در کار است و از آن علل خبر دارد، به سرعت چوب را مار می کند و این کار را افراد عادی بشر نمی توانند و از علل خفیه آن هم خبر ندارند. ماجرای ناقه صالح و طوفان نوح (علیهما السلام) و دیگر معجزات انبیای الهی و اولیای خداوند، همگی چنین است که شیء ممکن الوجودی که محال عقلی نیست، ولی به طور عادی زمان زیادی را می طلبد تا به وجود آید. در مدت بسیار کوتاهی متحقق می گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۹۱)

سخن مولوی در باب اعجاز قرآن و معجزات پیامبران با توجه به فرمایش مفسر بزرگ قرآن ایه الله العظمی جوادی آملی و آیه الله العظمی مکارم شیرازی از جهت خارق العاده بودن درست است اما از این که برخلاف نظام اسباب و مسببات و برخلاف رابطه علی و معلولی هست درست به نظر نمی رسد. در خالی که مولانا در ابیات مذکور بیان کرده که معجزه بر خلاف قانون علیت است.

## بطن های مختلف قرآن

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که در او گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی ندید
توز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نبیند جز که طین
مرد را صد سال عم و خال او	یک سر مویی نبیند حال او (مولوی، ۱۳۷۳: ۶۴۸)

قال النبی (ص): ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الی سبعة ابطن . پیامبر (ص): قرآن ظاهری دارد و باطنی دارد و باطن آن باطنهایی تا هفت بطن دارد. (ابن ابی جمهور، ۱۴۲۵، ۴: ۱۰۷) مولانا در این بیت‌ها فرماید: بعضی به ظاهر برخی آیه‌های قرآن بسنده کرده و می‌پندارند آن چه قرآن در باره پیشینیان گفته داستان است، یا آن که به ظاهر لفظ بعض آیه‌ها اکتفا می‌کنند و نمی‌دانند قرآن را معنی‌هاست که دانستن آن برای همگان میسر نیست و جز اولیای خدا تأویل آن را نمی‌دانند. آن گاه برای روشن کردن این معنی دقیق، چنان که شیوه اوست به انسان مثل می‌زند که نزدیکان او شکل ظاهر وی را می‌بینند لیکن درونش را نمی‌شناسند هر چند سال‌ها با او به سر برند. (شهیدی، ۶۴۳: ۴، ۱۳۷۳)

در روایات شریفه این نکته بارها تکرار و تأیید شده است که قرآن کریم علاوه بر ظاهر، بطونی دارد: «إن للقرآن ظاهراً و باطناً» و برخی نصوص برای قرآن هفت بطن و در برخی دیگر هفتاد بطن قائل شده است. البته مقصود از هفتاد بطن و مانند آن، کثرت بطون است نه آنکه عدد مخصوصی در نظر باشد. مرحوم آیه‌الله حکیم (رحمه الله) از برخی اعظام نقل کرده که ما به اتفاق مرحوم سید اسماعیل صدر و مرحوم آخوند و بعضی بزرگان به خدمت مرحوم فتحعلی که مفسر بزرگی بودند، می‌رفتیم و ایشان روز اول، آیه‌ای را طوری معنا کرد که به ذهن ما نیامده بود. فردای آن روز همان آیه را طور دیگری معنا کرد و پس فردا همان آیه را به گونه‌ای دیگر و با عمق بیشتری معنا کردند (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۷۳)

این سفره، سفره‌ای نیست که محدود باشد هرچه بخواهید در آن هست و تا هر زمانی که بخواهید، کلام الله است، و کلام الله که محدود نمی‌شود، مطلق است هرچه بخواهید هست و هرچه هست حق و حکمت و نور است، بنابراین باید رفت و خواست و گرفت. امام باقر علیه السلام به جابر می‌فرمود:

«ان للقرآن بطناً، و للبطن بطن، و له ظهر، و للظهر ظهر»: قرآن باطنی دارد، در باطن و ظاهر قرآن هرچه بیشتر غور بشود، بیشتر می‌شود بهره گرفت، اقیانوسی عظیم و بی‌نهایت و انبوه از نور است، هنوز در قرآن شناوری و سیاحت هم نشده تا چه رسد به غواصی و غور. باطن و جان قرآن مخفی است. باید رفت دنبالش تا به آن رسید و این انسان است که شایسته‌ترین موجودات برای استفاده از قرآن می‌باشد، و می‌تواند استفاده کند، غیر انسان شایستگی این را ندارد که از قرآن استفاده کند. (موسوی تبریزی، ۱۳۸۸: ۱۹۷)

قرآن متعلق به زمان یا قوم خاصی نیست و برای همه نسلها و زمانها است و دارای معانی باطنی است که به مرور زمان کشف می‌شود، و دریایی است که عمق ندارد، برخی از مراتب قرآن از ظاهر قرآن به دست نمی‌آید. به همین خاطر است که تفسیر قرآن با توجه به گذر زمان و کشفیات علمی نکات تازه تری از قرآن به دست می‌آید.

### کلام وحی، هدایتگر و گمراه کننده

در نلغزی و رسی در منتها

از خدا می‌خواه تا زین نکته‌ها

ز آن رسن قومی درون چه شدند

ز آنکه از قرآن بسی گمراه شدند

چون ترا سودای سربالا نبود (مولوی، ۱۳۷۳: ۴۶۷)

مر رسن را نیست جرمی ای عنود

هادی بعضی و بعضی را مضل (همان، ۸۴۱)

در نبی فرمود کاین قرآن ز دل

(يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا، وَ يَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا، وَ مَا يُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ). (بقره: ۲۶) خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد.

### قرآن، مظهر اسم «هادی» و «مضل»

قرآن کریم مظهر اسم «هادی» و «نافع» است، مؤمنان را هدایت می‌کند، شایستگان و فطرت‌مداران از قرآن نفع و سود می‌برند. در مقابل، اهل کفر و نفاق و کسانی که شهوت و غضب حیوانی خود را بر فطرتشان حاکم ساخته و آن را به خاموشی کشانیده باشند، قابلیت و شایستگی هدایت قرآن را ندارند و چون حق را انکار می‌کنند و در برابر آن می‌ایستند، گمراهی و ضلالتشان بیشتر می‌شود و قرآن برای آنان مظهر اسم «ضار» و «مضل» و مایه ضرر و ضلالت می‌گردد. قرآن مانند خورشیدی است که می‌تابد و آنان که چشم سالمی داشته باشند از نور آن بهره می‌گیرند و راه را از

چاه تشخیص داده، به سوی هدف خویش هدایت می‌شوند. ولی اگر کسی چشمی ناسالم داشته باشد، نه تنها از نور آفتاب سودی نمی‌برد بلکه همان نور هدایتگر و انرژی‌زا، سبب نقصان افزونتر چشم او می‌شود تا به کوری مطلق برسد. خدای سبحان درباره تأثیر قرآن بر افراد بشر می‌فرماید: (یُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) یعنی خداوند به وسیله آیات کتابش گروه بسیاری را گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند و البته تنها کسانی را گمراه می‌سازد که فاسق و منحرف باشند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۹۶)

نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. (اسراء: ۸۲) و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

### چرا ظالمان نتیجه معکوس می‌گیرند؟

نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می‌خوانیم دشمنان حق بجای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره‌گیها را بزدايند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می‌شود. این به دلیل آنست که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می‌بینند به ستیز با آن برمی‌خیزند، و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آنها می‌افزاید، و روح طغیان و سرکشی را در آنها تقویت می‌کند. یک غذای نیرو بخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می‌گیرد، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاجها و طرز تفکرها است! آیات قرآن طبق مثل معروف همچون قطره‌های حیاتبخش باران است که در باغها، لاله می‌روید، و در شوره‌زارها خس! و درست به همین دلیل، برای استفاده از قرآن باید قبلا آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است. و از اینجا پاسخ این سؤال که چگونه قرآن که مایه هدایت است این افراد را هدایت نمی‌کند روشن می‌گردد، زیرا قرآن بدون شک مایه هدایت گمراهان است اما به یک شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند، و اندیشه خود را برای درک حق به کار می‌گیرند اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خورده حق که با حالت صد در صد منفی به سراغ قرآن می‌آیند مسلماً بهره‌ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود چرا که تکرار عمل خلاف به آن عمق بیشتر در جان آدمی می‌دهد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳۸: ۱۲)

مولانا می‌گوید از خداوند طلب کن که در مسیر برایت انحراف حاصل نشود، شاید این که در نمازهای یومیه ده مرتبه از خدا می‌خواهیم که ما را به راه مستقیم هدایت کند این باشد که انسان هر لحظه در معرض خطر و لغزش هست. اگر زمینه هدایت را تقویت کنیم قطعاً به سبب قرآن هدایت می‌شویم و در صورتی که عناد بورزیم گمراهی ما بیشتر می‌شود.

در ادامه می گوید که اگر میل به کمال در ما نباشد و گمراه شدیم اشکال از خودمان است و ایراد و عیبی متوجه قرآن نیست.

## قرآن کلام خدا

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است (مولوی، ۱۳۷۳:۵۷۲)

وجه اینکه قرآن را قول رسولی کریم خواند "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ" ضمیر "انه" به قرآن برمی گردد، و آنچه از سیاق برمی آید این است که منظور از "رسول کریم" پیامبر اسلام (ص) است، و این آیه می خواهد در مقابل سخنان کفار که او را شاعر و یا کاهن می خواندند رسالت آن جناب را تصدیق کند. اگر قرآن را قول رسولی کریم خوانده، باعث هیچ اشکالی نمی شود چون این نسبت به شخص آن جناب نیست، بلکه به عنوان رسالت او است، و معلوم است که رسول بدان جهت که رسول است سخنی از خود ندارد، آنچه می گوید از ناحیه فرستنده خود می گوید، طباطبایی، ۱۳۶۰، ج ۱۹: ۶۷۴)

این قرآن گفتار رسول بزرگواری است " (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) منظور از "رسول" در اینجا بدون شک پیغمبر گرامی اسلام ص است نه جبرائیل، چرا که آیات بعد به وضوح به این معنی گواهی می دهد. و اینکه می گوید "این گفتار رسول بزرگواری است" با اینکه می دانیم قرآن گفته خدا است به این جهت است که پیامبر ص ابلاغ کننده آن می باشد به خصوص اینکه روی عنوان "رسالت" او تکیه شده، و می دانیم آنچه را رسول می آورد گفتار فرستنده او است، هر چند بر زبان رسول جاری و از لبهای مبارک او شنیده می شود. سپس می افزاید "این گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورید (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ) و قول کاهنی نیز نمی باشد هر چند کمتر متذکر می شوید (وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ). در حقیقت این دو آیه نفی نسبتهای ناروایی است که مشرکان و مخالفان به پیامبر ص می دادند، گاه می گفتند او شاعر است و این آیات شعر او است، و گاه می گفتند: او کاهن است و اینها کهانت، چرا که کاهنان کسانی بودند که بر اثر ارتباط با جن و شیاطین گاه بعضی از اسرار غیب را بازگو می کردند، و مخصوصا کلمات خود را با سجع و جمله بندیهای موزون همراه می ساختند، و از آنجا که قرآن هم دارای خبرهای غیبی، و هم نظم مخصوصی دارد، این تهمت را به پیامبر ص می زدند، در حالی که تفاوت میان این دو از زمین تا آسمان است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴: ۴۷۷)

و این قرآن مثل سایر کتابهای مقدس آسمانی هم که بر انبیاء سابقین چون تورات و انجیل که نازل بر حضرت موسی و عیسی بوده، نیست؛ چون الفاظ و عبارات آن کتابها معجز نبوده، مطالب آن کتابها بر آن پیغمبران وحی می شده. پس آن انبیاء به الفاظ و عبارات خودشان آن مطالب را به شاگردان و امت های خودشان بیان می فرمودند. و اما قرآن کلام الهی است که به واسطه جبرائیل، نازل بر قلب محمد صلی الله علیه و آله گردیده، و چون دین و شریعت محمد صلی الله

علیه و آله تا روز قیامت باقی است، این قرآن هم معجزه باقیه تا قیامت است، و یک مجموعه از گل های معنویه است که هر چند در زبان ها دور زند و گردش نماید، کهنه و خزان نگردد. (آشتیانی، ۱۳۸۳: ۱۹۱) گرچه قرآن از زبان پیامبر است و پیامبر (ص) الفاظ قرآن را از طریق جبرائیل فرشته وحی از طرف خداوند دریافت می کرد و الفاظ از خود پیامبر نیست، با توجه به آموزه های دینی هر کس منکر این موضوع شود کافر است که مولانا هم به خوبی به آن اشاره کرده است.

## تفسیر قرآن به قرآن

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس                      وز کسی کاتش زده ست اندر هوس

پیش قرآن گشت قربانی و پست                      تا که عین روح او قرآن شده ست

روغنی کو شد فدای گل به گل                      خواه روغن بوی کن، خواهی تو گل (مولوی، ۱۳۷۳: ۷۶۹)

اولین مزیت که مهم ترین مزیت آنست، همان تفسیر آیات به آیات است؛ بدین معنی که قرآن را با خود قرآن تفسیر کند؛ چون طبق روایاتی که داریم: *إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا* آیات قرآن همه از یک مبدأ نازل شده، و کلام واحدی است که سبقت و لحوق بعضی از آیات بر بعضی دیگر، دخالت در معنای کلی مستفاد از آیه ندارد و بنابراین تمام قرآن حکم یک کلام، و یک خطابه ایست که از متکلم واحدی ایراد شده؛ و هر جمله از آن می تواند قرینه و مفسر هریک از جملات دیگر آن بوده باشد؛ و بنابراین اگر در معانی بعضی از آیات خفائی بنظر برسد؛ با ملاحظه و تطبیق و تقارن با آیات دیگر که در این موضوع یا مشابه آن وارد است؛ این خفاء از بین می رود. (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶: ۴۱)

آیات قرآن بعضی، بعضی دیگر را تفسیر می کنند (*الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا*). قرآن کتاب مبین است، آشکار و آشکارکننده است. خود قرآن می گوید آیات من دو گونه است: محکمت و متشابهات. آیات محکمت را آیات مادر می نامد که تعبیر عجیبی است: *هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ* «۳». آیه متشابه آیه ای است که مفهومی دارد که آن را چند جور می شود پیاده کرد. آیه محکمه را فقط یک جور می توان پیاده کرد. قرآن که آیات محکمت را آیات مادر می نامد یعنی آیات متشابه را با کمک آیات محکمه می شود پیاده کرد. اگر آیه ای از قرآن را چند گونه بشود پیاده کرد، ما حق نداریم آن را پیاده کنیم مگر اینکه رجوع کنیم به سایر آیات قرآن که با توجه به آنها خواهیم دانست که چگونه باید آن را پیاده کرد. (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۴: ۷۳۶)

## تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن، یعنی فهم جمعی آیات قرآن و تبیین برخی از آیات فرعی به وسیله آیات اصلی و محوری و این همان روشی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه (علیهم السلام) به عنوان مبین قرآن، اعمال کردند و در تبیین برخی از آیات، به آیات قویتر قرآن استدلال و استناد می فرمودند. تفسیر ارزشمند و قیم استاد علامه

طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) نیز با همین روش ولایی تنظیم شده است. سیره فقها و اصولیین نیز در استفاده از آیات الاحکام همین بوده و هست که با دیدن آیه‌ای عام یا مطلق، به آن تمسک نمی‌کنند بلکه به دنبال آیات مخصص و مقید یا آیات ناسخ و مانند آن می‌روند تا در مجموع به فهمی کامل و جامع برسند. سیره عقلا نیز آن است که در مطالعه کتاب یا اثری همه آن را می‌خوانند و پس از احاطه به مجموع آن درباره مفهومش نظر می‌دهند و در مواردی برای تأیید کتاب، از برخی فصول آن برای برخی دیگر شاهد می‌آورند و گاهی برای اشکال بر کتاب، موارد متضاد را به عنوان نقضی بر کتاب شاهد می‌گیرند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۹۶)

مولانا با الهام از تعالیم دینی اظهار می‌دارد که برای تفسیر قرآن به خود قرآن باید مراجعه کرد زیرا آیات محکم آیات متشابه را تفسیر می‌کند، هم چنین به کسی مراجعه کنید که هوی و هوس را آتش زده و در بار بر قرآن خاضع شده و روحش با قرآن یکی شده است. و مثال زیبایی می‌زند که وقتی روغنی خودش را فدای گل کند فرقی نمی‌کند که گل را بو کنی یا روغن را در هر دو صورت یک بو را استشمام می‌کنی.

### قرآن بیان کننده احوال پیامبران

با روان انبیا آمیختی

چون تو در قرآن حق بگریختی

ماهیان بحر پاک کبریا

هست قرآن حالهای انبیا

انبیا و اولیا را دیده گیر (مولوی، ۱۳۷۳: ۶۴)

ور بخوانی و نه‌ای قرآن پذیر

قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر، برای آنست که بدان متنبه شوند و به احکام آن کار کنند و بمعانیش متحقق گردند نه آن که بسیار بخوانند و در الفاظ آن بحثهای دور و دراز پیش آورند و آن را دست آویز هواهای خویش کنند و سرمایه‌ی جدال و مناظره و ستیزه گردانند. اگر در قرآن کریم درست بیندیشیم نسخه‌ی طیب را ماند که مقصود از آن کار بستن و ریشه کن ساختن رنجوری و بیماری و بهبود یافتن است. اکنون اگر بیمار نسخه‌ی طیب را بگیرد و بجای آن که بدان عمل کند، در رنگ کاغذ و جنس آن یا عدد داروهای که بر روی آن نوشته شده است بمطالعه و دقت پردازد، بی‌هیچ شک بر زیان خود کمر بسته و کاری لغو و بیهوده کرده است. مسلمانان در آغاز کار از خواندن قرآن، عمل به احکام و تحقق بمعانی آن را پیش نهاد همت کرده بودند و بدین جهت عدد کسانی که قرآن را از بر داشتند بنا بر مشهور از شش تن و علی‌التحقیق از چهار تن بیشتر نبود ولی پس از آن، حفظ قرآن با هفت قرائت و در چهارده روایت بر اساس قرائت قراء سبعة که هر یک دو راوی مشهور داشتند معمول شده بود و کسی را که قرآن به هفت قرائت می‌خواند «سبعة خوان» می‌نامیدند و این اشخاص غالباً عمر خود را در کیفیت اصوات و صحت الفاظ و مراقبت ادغام و وصل و وقف و اماله و تفخیم، صرف می‌نمودند بی‌آن که از خود رهایی یافته و بحقایق قرآن رسیده باشند و ختم قرآن دو یا سه



نوبت در شبانه روز یکی از وسایل شهرت و ریاست شده بود. در روزگار مولانا نیز چنین کسان بودند که آنها را «حافظ سبعه خوان» می گفتند و گاهی نیز این کتاب آسمانی را بقرائتهای غریب و نادر، تنها برای اظهار فضل و خود نمایی در مجالس می خواندند. ابو طالب مکی و محمد غزالی هر یک بتفصیل در شرائط خواندن قرآن سخن گفته اند، محمد غزالی ده شرط، برای آن بر شمرده است، بعقیده‌ی ابو طالب مکی کسی که قرآن را نه بشرط تعقل و سماع از حق بخواند، قرائت وی در حکم شرک خفی است ولی آن چه مولانا گفته است از سخن این دو بزرگ موجزتر و دقیق تر و مدلل تر است اینک در ایضاح نظر مولانا می گوئیم:

فائده‌ی پیمبران و هر یک از مصلحین جامعه‌ی بشری در پندها و تعلیمات ایشان و بکار بردن آنهاست و سر و کار ما با این طبقه، از این راه است نه از طریق تجارت و سود مادی و یا نفع و فایده‌ی جسمانی و شهوانی، بنا بر این اصل، مقصود از دیدار حضرت رسول جز استفاده از اقوال و احکام آن برگزیده‌ی خدا نتواند بود و این فایده در قرآن کریم مندرج است که در آن مقامات پیغمبر ما و احوال انبیای سلف یاد شده است و اگر ما بدان مقامات و احوال متحقق شویم چنانست که با همه‌ی پیمبران دیدار کرده و هم‌نشین شده باشیم از آن جهت که سخن، یکی از مراتب ظهور معنوی هر سخن گوی بلکه لطیف‌ترین درجات تجلی جان و روحانیت اوست و اگر این معنی که تخلق و تحقق است بدست نیاید مثل اینست که ما پیمبران را هر چند که هم عصرشان باشیم ملاقات نکنیم زیرا آن فایده که از وجود پیمبر و دیدار وی مقصود است با فقد تحقق حاصل نمی شود پس خواندن قرآن با وجود تحقق مانند آنست که همه انبیا را دیده باشیم چنان که با عدم تبدیل صفات، دیدن و نادیدن پیمبران برابر و یک سان است. و ظاهراً این مضمون نزدیک است با مفاد حدیث: من قرأ القرآن فکانما شافهنی و شافهته. (هر که قرآن بخواند پنداری که او با من و من با او دهان بدهان سخن گفته‌ایم) من قرأ القرآن فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه الا انه لا یوحی الیه. (هر که قرآن بخواند گویی که پیمبری در درون او مندرج شده با این تفاوت که بدو وحی نمی رسد.) (فروزانفر، ۱۳۶۷، ۲: ۵۸۶)

قرآن، در آیه آخر سوره فتح سیمای مسلمانان راستین همگام با رسول خدا را به تصویر کشانده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا...» یعنی: محمد (ص) پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خوشنودی خدا را خواستارند. علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان در تورات است. و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. (در این آیه، همه حروف الفباء جمع است.) (عرفان، ۱۳۷۹: ۱۶۵)

قرآن مستند ترین و قطعی ترین کتاب برای معرفی پیامبران است. مولانا بیان می کند که اگر با قرآن مأنوس شوی و تأمل بکنی گویی در عصر پیامبران زندگی کرده ای و از یاران بوده ای، و قرآن مبین حالات پیامبران است. و سفارش می کند که به خواندن ظاهری قرآن اکتفا مکن.

## قرآن مانند عصای حضرت موسی (ع)

هست قرآن مر ترا همچون عصا کفرها را در کشد چون ازدها (مولوی، ۱۳۷۳: ۹۰۳)

جادوگران زمان موسی با ازدها شدن عصا آگاه به ربوبیت شدند. فرعون که برای شکست دادن موسی به جادوگران پر قدرت خود دلگرم بود به آنان گفت: حيله و نیرنگتان را گرد آورید، آنگاه صف کشیده بیائید که مسلماً امروز کسی کامیاب و پیروز است که برتری بر موسی و هارون داشته باشد. ساحران وقتی به میدان معهود قدم گذاشتند گفتند: ای موسی یا تو عصایت را می افکنی، یا ما نخستین کسی باشیم که ابزار و وسایل خود را می افکنند؟ موسی گفت: بلکه شما بیفکنید، پس وقتی افکندند ناگهان ریسمانها و چوبدستی هایشان بر اثر جادویشان در خیال چنان وانمود شد که با سرعت به راه افتادند. موسی در دلش ترسی احساس کرد، به او گفتیم مترس که بی تردید تو در همه امورت برتری. آنچه را در دست داری بیفکن تا همه ساخته هایشان را ببلعد، یقیناً آنچه را ساخته اند واقعیت ندارد فقط نیرنگ جادوگراست، و جادوگر هر جا درآید پیروز نمی شود. چون عصایش را انداخت و ساخته های جادوگران را بلعید، جادوگران از عظمت کار دریافتند که این کار امری است که فقط به اراده مالک و خالق و مدبر هستی صورت گرفته، و از عهده هیچ بشری بر نمی آید، و ربطی به سحر و جادو هم ندارد، و اگر موسی در ارتباط با مالک و مربی آفرینش نبود، این واقعه یقیناً صورت نمی گرفت، بر اساس این دریافت صحیح نسبت به ربوبیت حضرت حق بود که سجده کنان به رو در افتادند و گفتند: ما به رب هارون و موسی از روی صدق و یقین ایمان آوردیم. (انصاریان، ۱۳۹۳، ج ۱: ۶۸)

معجزه سند پیامبران (ع) برای اثبات پیامبری خود است، مولوی قرآن را تشبیه به عصای حضرت موسی (ع) کرده است، و بیان می کند همان طور که عصای موسی (ع) سحر ساحران را بلعید و ساحران به حضرت ایمان آوردند قرآن کریم هم کفر را از بین خواهد برد.

## نسخ در قرآن

نأت خیرا در عقب می دان مها رمز نسخ آیه او ننسها

او گیا برد و عوض آورد ورد (مولوی، ۱۳۷۳: ۱۵۴) هر شریعت را که حق منسوخ کرد

ما نَنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷) هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم، و یا نسخ آن را به

تاخیر نمی‌اندازیم، مگر اینکه بهتر از آن، یا همانند آن را، جانشین آن می‌سازیم، آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است؟

یکی از مباحث بسیار اساسی مقتضیات زمان، مسئله نسخ و خاتمیت است. در اینجا دو مطلب است. یکی اینکه نسخ احکام خدای تبارک و تعالی روی چه حسابی است؟ معنای نسخ این است که حکمی را وضع کنند و بعد آن حکم را برداشته بجای آن، حکم دیگری بگذارند. افراد بشر در قوانینی که وضع می‌کنند نسخ و منسوخ زیاد دارند، و این برای افراد بشر مانعی ندارد زیرا ممکن است قانونی را وضع کنند، بعد از مدتی به اشتباه خودشان پی ببرند و آن قانون را اصلاح یا عوض کنند. ولی قانونی که از طرف خدا وضع می‌شود چطور؟ درباره خدا هیچ تصور نمی‌رود که خدا قانونی را به وسیله یکی از پیغمبران وضع کند و بعد از مدتی به اشتباه خود پی ببرد و بخواهد آن قانون را اصلاح کند. این با خدایی خدا منافات دارد. لازمه نسخ به این معنی، جهالت قانونگذار است. پس علت نسخ به طور قطع این نیست. ولی از طرف دیگر ما می‌بینیم «نسخ» در قوانین الهی هست، برای اینکه پیغمبری می‌آید و شریعتی می‌آورد، پس از مدتی پیغمبر دیگری می‌آید و شریعت آن پیغمبر را نسخ می‌کند و شریعت دیگری می‌آورد، چنانکه از زمان آدم تا زمان نوح شریعتی بوده است، حضرت نوح می‌آید و شریعت حضرت آدم را نسخ می‌کند، بعد حضرت ابراهیم می‌آید و شریعت حضرت نوح را نسخ می‌کند، موسی می‌آید شریعت حضرت ابراهیم را نسخ می‌کند. عیسی می‌آید شریعت حضرت موسی را نسخ می‌کند، دین مقدس اسلام می‌آید و تمام شرایع را نسخ می‌کند. نسخ در قانون الهی وجود دارد. علت نسخ هم نیست که معمولاً در قوانین بشری هست یعنی پی بردن به نقص قانون. این، در علوم ناقص بشر صادق است ولی در علم الهی صادق نیست. پس چرا نسخ می‌شود؟.

از لحاظ مقتضیات زمان است. قانونی که به وسیله پیغمبر سابق آمده است، از اول محدود به زمان معین بوده است؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی از اولی که این شریعت را نازل کرده است، برای همیشه نازل نکرده است که بعد پشیمان شده باشد، بلکه از اول برای یک مدت موقت نازل کرده است تا بعد از آنکه آن مدت منقضی شد شریعت دیگری بیاورد. پس چرا از اول برای همیشه وضع نکرد؟ می‌گوییم هر زمانی یک اقتضایی دارد. قانون نوح علیه السلام یا قانون ابراهیم علیه السلام برای همان زمان خوب و مناسب بود اما زمان بعد قانون دیگری را ایجاب می‌کرد. (مطهری، ۱۳۹۲، ۲۱:۳۴)

در اینجا ایراد معروفی است که به این صورت مطرح می‌شود: اگر حکم اول دارای مصلحتی بوده پس چرا نسخ شده؟ و اگر نبوده چرا از آغاز تشریح گردیده؟ و به تعبیر دیگر: چه می‌شد از آغاز حکم چنان تشریح می‌گشت که احتیاجی به نسخ و تغییر نداشت؟ پاسخ این سؤال را دانشمندان اسلام از قدیم در کتب خود آورده‌اند و حاصل آن با توضیحی از ما چنین است: می‌دانیم نیازهای انسان گاه با تغییر زمان و شرائط محیط دگرگون می‌شود و گاه ثابت و برقرار است، یک روز برنامه‌ای ضامن سعادت او است ولی روز دیگر ممکن است بر اثر دگرگونی شرائط همان برنامه سنگ راه او باشد.

یک روز دارویی برای بیمار فوق العاده مفید است و طیب به آن دستور می‌دهد، اما روز دیگر به خاطر بهبودی نسبی بیمار ممکن است این دارو حتی زیانبار باشد، لذا دستور قطع آن و جانشین ساختن داروی دیگر را می‌دهد. ممکن است درسی امسال برای دانش آموزی سازنده باشد، اما همین درس برای سال آینده بی فایده باشد، معلم آگاه باید برنامه را آن چنان تنظیم کند که سال به سال دروس مورد نیاز شاگردان تدریس شود. این مساله مخصوصا با توجه به قانون تکامل انسان و جامعه‌ها روشتر می‌گردد که در روند تکاملی انسانها گاه برنامه‌ای مفید و سازنده است و گاه زیانبار و لازم‌التغییر، به خصوص در هنگام شروع انقلابهای اجتماعی و عقیدتی، لزوم دگرگونی برنامه‌ها در مقطعی مختلف زمانی روشتر به نظر می‌رسد. البته نباید فراموش کرد که اصول احکام الهی که پایه‌های اساسی را تشکیل می‌دهد در همه جا یکسان است، هرگز اصل توحید یا عدالت اجتماعی و صدها حکم مانند آن دگرگون نمی‌شود، تغییر در مسائل کوچکتر و دست دوم است. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ممکن است تکامل مذاهب به جایی برسد که آخرین مذهب به عنوان خاتم ادیان نازل گردد به طوری که دگرگونی در احکام آن بعدا راه نیابد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۹۰)

مولوی با تلمیح به آیه مانسوخ من ..... اعتقاد خودش به وقوع نسخ را بیان می‌کند و اظهار می‌دارد بعد از نسخ حکمی خداوند جایگزین بهتری برای آن حکم می‌آورد. و با یک مثال زیبا نسخ را توضیح می‌دهد که اگر خداوند گیاه را از بین ببرد به جای آن گل سرخ می‌آورد.

## عظمت قرآن

حق همی گوید که ای مغرور کور

نه ز نامم پاره پاره گشت طور

که لو انزلنا کتابا للجبل

لانصدع ثم انقطع ثم ارتحل

از من ار کوه احد واقف بدی

پاره گشتی و دلش پر خون شدی (مولوی، ۱۳۷۳: ۱۸۱)

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدیم که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافت! اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشید. اگر این قرآن را بر کوهی می‌فرستادیم البته آن را از ترس خدا ترسناکی شکافته شده میدیدی، تقدیرش اینست: اگر کوه از چیزهایی بود که قرآن بر آن نازل میشد و ادراک آن را مینمود با شدت و سختیش و خشونت طبعش و بزرگی جسمش هر آینه می‌ترسید برای فرود آمدنش و پراکنده و ریز ریز میشد از خشیت و ترس خدا جهت بزرگداشت شأن و مقام او پس انسانی احق و شایسته‌تر است به ترسیدن اگر تعقل و اندیشه کند احکامی را که در قرآن است. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۴: ۳۴۶)

و منظور آیه شریفه تعظیم امر قرآن است، به خاطر استعمالش بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است، و نیز به خاطر اینکه کلام خدا عظیم است. و معنای آیه این است که: اگر ممکن بود قرآن بر کوهی نازل شود، و ما قرآن را بر کوه نازل می کردیم، قطعاً کوه را با آن همه صلابت و غلظت و بزرگی هیکل و نیروی مقاومتی که در برابر حوادث دارد، می دیدی که از ترس خدای عز و جل متاثر و متلاشی می شود، و وقتی حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان سزاوارتر از آن است که وقتی قرآن بر او تلاوت می شود و یا خودش آن را تلاوت می کند قلبش خاشع گردد. بنا بر این، بسیار جای تعجب است که جمعی از همین انسانها نه تنها از شنیدن قرآن خاشع نمی گردند، و دچار ترس و دلواپسی نمی شوند، بلکه در مقام دشمنی و مخالفت هم برمی آیند. در این آیه شریفه التفاتی از تکلم مع الغیر به غیبت به کار رفته، و این بدان جهت است که بر علت حکم دلالت کرده، بفهماند اگر کوه با نزول قرآن متلاشی و نرم می شود، علتش این است که قرآن کلام خدای عز و جل است. (طباطبایی، ۱۳۶۰، ج ۱۹: ۳۸۰)

از آنجا که خداوند در عظمت و بزرگی نهایت ندارد قرآن هم که تجلی خدا هست در عظمت و بزرگی بی انتها است، مولوی با اقتباس از آیه شریفه به عظمت قرآن اشاره می کند و بیان می کند که اگر قرآن بر کوه نازل می شد کوه تاب تحمل آن را نداشت و متلاشی می شد.

## ام الکتاب

خود بگیر این معجزه چون آفتاب صد زبان و نام او ام الکتاب مولوی (۱۳۷۳: ۶۰۱)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... (آل عمران: ۷) او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است ...

## معنای اینکه آیات محکمه " ام الکتاب " هستند

حال ببینیم معنای " ام الکتاب " چیست؟ و چرا آیات محکم را " ام الکتاب " خوانده؟ کلمه " ام " به حسب اصل لغت به معنای مرجعی است که چیزی و یا چیزهایی بدان رجوع می کنند، و آیات محکم را نیز از همین جهت " ام الکتاب " خوانده که مرجع آیات متشابه است، پس معلوم می شود بعضی از آیات قرآن، یعنی متشابهات آن، به بعضی دیگر، یعنی آیات محکم، رجوع دارند، و از همین جا روشن می شود که اضافه کلمه " ام " بر کلمه " الکتاب "، اضافه لامیه، نظیر اضافه " ام " بر کلمه " الاطفال - مادر کودک " نیست، بلکه به معنای " من از " است، نظیر اضافه در " نساء القوم " و " قدماء الفقهاء " و امثال آن است.

و بنا بر این قرآن کریم مشتمل بر آیاتی است که مادر و مرجع آیات دیگر است، و اگر کلمه "ام" را مفرد آورده، با اینکه آیات محکم متعدد است و جا داشت کلمه نامبرده را به صیغه جمع یعنی "امهات" بیاورد، و بفرماید: "هن امهات الکتاب"، برای این بود که بفرماید: آیات محکم در بین خود هیچ اختلافی ندارند بطوری که گویی یکی هستند. (طباطبایی، ۱۳۶۰: ج ۳: ۳۰)

## معجزه بودن قرآن

خود بگیر این معجزه چون آفتاب صد زبان و نام او ام الکتاب (مولوی، ۱۳۷۳: ۶۰۱)

واژه معجزه از مصدر اعجاز است، و اعجاز، در لغت به معنای ناتوان یافتن، از دست رفتن، و به ناتوانی کشاندن است. معجزه در پیش و فرهنگ اعتقادی ما به معنای کار شگفتی است که پیامبران، علیرغم قانونمندیهای طبیعی و عادی برای اثبات ادعای خویش انجام می‌داده‌اند. انجام آن کار شگفت همزمان با ادعای پیامبری بوده، و دیگران از انجام آن کار ناتوان بوده‌اند. «معجزه» از سویی پیوند ماورایی پیامبران را اثبات می‌کرده، و از دیگر سو انگیزه گرایش توده‌ها می‌شده است. این کار شگفت (معجزه) براساس لطف و حکمت خداوندی از دست غیر پیامبران بر نمی‌آید. به همین انگیزه «معجزه» بهترین سند برای شناسایی و آزمایش پیامبران است. و در این راستاست که پیوسته ادعای پیامبری با ارائه معجزه و یا با درخواست معجزه همراه بوده است. (عرفان، ۱۳۷۹: ۲۷)

جهات اعجاز قرآن بسیار است: حلاوت و شیرینی الفاظ آن در قرائت، یکنواخت بودن محتوای آن با آنکه در مدت ۲۳ سال نازل شده است، بیان علومی که تا آن زمان خبری از آنها نبود، پیشگویی اموری که بعدا به وقوع پیوست، اخبار از تاریخ اقوام گذشته که نشانی از آنها باقی نمانده است، بیان قوانینی جامع و کامل در همه‌ی ابعاد فردی و اجتماعی زندگی انسان، دور ماندن از هرگونه تحریف، تغییر، کهنه شدن و به فراموشی سپرده شدن در طول قرن‌های متمادی. با این همه تخفیف و آن همه تحریک، باز هم بشر عاجز است. (قرآنی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۱) قرآن کریم بزرگترین معجزه پیامبر (ص) است که محدود به زمان یا مکان خاصی نیست. هر قدر بشر به رشد علمی بیشتری برسد جنبه‌های اعجاز قرآن بیشتر آشکار می‌شود. و این اعجاز مانند آفتاب به حدی روشن است که قابل انکار نیست.

## تحدی قرآن

این چنین آسان یکی سوره بگو

گفت اگر آسان نماید این به تو

گو یکی آیت از این آسان بیار

جنتان و انستان و اهل کار

(مولوی، ۱۳۷۳: ۴۶۸)

در تعریف معجزه گفته‌اند: «امر خارق العاده، مقرون بالتحدی سالم عن المعارضه» معجزه کاری است علیرغم قانونمندیهای عادی همراه با دعوت به همانندآوری و سالم از معارضه. واژه معجزه در قرآن پایدار، برای خود قرآن یا معجزات پیامبران به کار نیامده است، لیکن خداوند، نسبت به قرآن «تحدی» کرده است. «تحدی» یعنی دعوت به ماندسازی و همانندآوری. (عرفان، ۱۳۷۹: ۲۸)

#### نکات درخور اندیشه در آیات تحدی

۱- این همانندخواهی و مبارزه‌جویی یک دعوت جهانی و تاریخی است. اکنون نیز این دعوت فراروی همه جهانیان است، و می‌تواند به جای گزینش هر جنگ نظامی، اقتصادی و ... به دعوت قرآن پاسخ بدهند.

۲- زیباترین و با صلابت‌ترین نکته در این مثل خواهیها و مانندطلبی‌ها این است که خداوند فرموده: اگر همه کفرپیشگان با همکاری و همیاری هم، مانند یک سوره بیاورند، باز هم پذیرفته است. یعنی این مثل‌سازی از تک‌تک دانشمندان ناباور خواسته نشده، بل اگر دانشمندان معاصر همداستان شوند، برای آوردن یک سوره، پذیرفته می‌شود، یعنی اگر شرق و غرب همداستان شوند، برای ساختن سوره‌ای به اندازه سوره «کوثر» که حدود یک سطر بیشتر نیست یعنی برای ساختن چیزی حدود ۱/۷۰۰۰ قرآن باز هم پذیرفته است. چون قرآن شریف، ۳۲۱۲۵۰ حرف دارد و سوره کوثر نسبت حروفش به تمام حروف قرآن حدود ۱/۷۰۰۰ است.

۳- این دعوت، مکرر و به شیوه‌های گوناگون در قرآن آمده است. گاهی دعوت به ماندسازی برای کتاب شده بدون مشخص کردن مقدار، و گاه خواسته شده سخنی همگون قرآن بیاورند، و گاه ده سوره و گاهی یک سوره.

۴- اعراب، برای ماندسازی و همانندآوری و پاسخ دادن به «تحدی» قرآن انگیزه‌های فراوان داشتند.

۵- نکته بسیار قابل توجه در آیات تحدی به کارگیری واژه «مثل» است خداوند خواسته است ناباوران «مثل» قرآن را بیاورند. (عرفان، ۱۳۷۹: ۳۲)

از زمان نزول قرآن، بحث تحدی را قرآن مطرح کرده است، و تحدی در چند مرحله انجام گرفت، در آغاز بیان کرد اگر می‌توانید مانند قرآن را بیاورید در مرحله بعد فرمود مانند ده سوره بیاورید و در آخرین مرحله فرمود مانند یک سوره بیاورید که تا کنون تمامی معاندان قرآن نتوانسته‌اند حتی مانند کوچکترین قرآن را بیاورند. و این ناتوانی را قرآن پیشگویی کرده و یکی از سندهای اعجاز قرآن و حقانیت آن به شمار می‌آید.

#### آمر و ناهی بودن قرآن

امر کردن سنگ مرمر را که دید (مولوی، ۱۳۷۳: ۷۶۵)

جمله قرآن امر و نهی است و وعید

القرآن آمر زاجر؛ قرآن امر کننده و بازدارنده است. (نهج البلاغه، خطبه: ۱۸۲) مولوی بیان می کند که خداوند در قرآن انسان را مورد خطاب قرار می دهد و او را به انجام برخی کارها فرمان می دهد و از انجام برخی کارها باز می دارد. دلیل این کار را هم بیان می کند که چون انسان مختار هست مورد امر و نهی قرار می گیرد. و اگر انسان از قدرت اختیار برخوردار نبود مورد خطاب قرار نمی گرفت. از این بیت استفاده می شود اولین منبع برای اطاعت پذیری خداوند قرآن کریم است.

## نتیجه گیری

۱- یکی از جنبه های اعجاز کلام وحی اوصاف منحصر به فرد آن است. قرآن کریم در آیات زیادی اوصاف خاص خود را بیان کرده است، و در احادیث و روایات هم به آن ویژگی ها اشاره شده است.

۲- مولوی هم با تبعیت و استناد به این دو سرچشمه آموزه های دینی به برخی از مهم ترین ویژگی های کلام وحی اشاره نموده است.

۳- شاعرگاهی در بیان اوصاف قرآن به صنعت ترجمه روی آورده است و گاهی با الهام از آیات قرآن و احادیث به شرح و بسط آن پرداخته است.

۴- استناد مناسب مولوی به قرآن کریم بیانگر تسلط ایشان به مفاهیم قرآنی می باشد.

۵- کمتر شاعری را می توان پیدا کرد که به اندازه مولوی از قرآن تاثیر پذیرفته باشد.

۶- شناخت و فهم صفات قرآن مهم ترین دلیل بر اعجاز آن می باشد.

## منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی جمهور، محمد زین الدین، ۱۴۰۵، *عوالی اللثالی العزیزه فی الاحادیث الدینیة*، مصحح مجتبی عراقی، قم، دار سید الشهداء للنشر
۳. انصاریان، حسین، ۱۳۹۳، *تفسیر حکیم*، قم، دار العرفان
۴. آشتیانی، احمد، ۱۳۸۳، *بیست رساله*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *قرآن در قرآن*، محقق: محمد مهربانی، قم، اسراء
۶. حسینی تهرانی، محمد حسین، ۱۴۲۶، *مهر تابان*، مشهد، ملکوت نور قرآن
۷. حکیمی، محمد رضا، و همکاران، ۱۳۸۰، *الحیاه*، مترجم، احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی



۸. حواسی ابدالانی، صاحب‌السادات، ۱۳۹۳، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم کرمانشاه
۹. خلجی، محمد تقی، ۱۳۸۳، *اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجاده)*، قم، پرتو خورشید
۱۰. شهیدی، جعفر، ۱۳۷۳، *شرح مثنوی*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۰، *تفسیر المیزان*، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۰، *قرآن در اسلام*، تهران، مؤسسه بوستان کتاب
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، گروه مترجمان، تهران، فراهانی
۱۴. عرفان، حسن، ۱۳۷۹، *اعجاز در قرآن کریم*، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
۱۵. فرقانی حیدری، بی تا، *قرآن در قرآن*، تهران، اداره آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه
۱۶. فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۶۷، *شرح مثنوی شریف*، تهران، زوار
۱۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۶، *زندگانی مولانا جلال الدین محمد (مولوی)*، تهران، زوار
۱۸. قرائتی، محسن، ۱۳۸۹، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن
۱۹. گولپینارلی، عبدالباقی، و توفیق سبحانی، ۱۳۶۳، *مولانا جلال الدین*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۲۰. محمدی، احمد، ۱۳۷۹، *قرآن در آینه نهج البلاغه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
۲۱. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۶، *قرآن شناسی*، محقق، محمود رجبی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
۲۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۲، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا
۲۳. مقدم، احمد، ۱۳۹۳، *بررسی اوصاف قرآن کریم در بیان قرآن و روایات (نهج البلاغه و صحیفه سجاده)*، دانشگاه معارف قرآن و عترت اصفهان
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۶، *اعتقاد ما*، قم، نسل جوان
۲۵. \_\_\_\_\_ و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۲۶. موسوی تبریزی، محسن، ۱۳۸۸، *تقوی و اخلاق قرآنی*، قم، نور علی نور
۲۷. مولوی، جلال الدین، ۱۳۷۳، *مثنوی معنوی*، مصحح توفیق سبحانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی
۲۸. نعیم، محمد، ۱۳۸۷، *شرح مثنوی (نعیم)*، مصحح: علی اوجبی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی